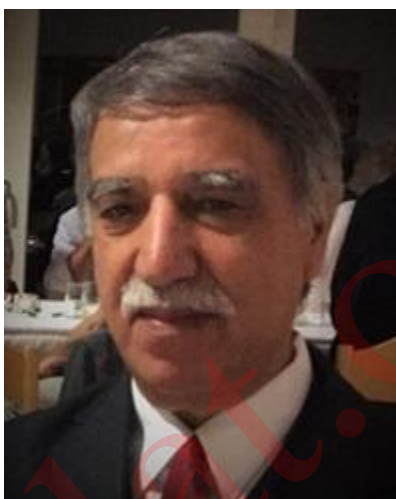


«غروب خورشید» و یا

کوله بار کژ بینی و بد اندیشی

مکئی بر رساله بارق شفیعی



غفار عریف

۹- در رابطه به «تشکیل جبهه متحد ملی» و سهم رفیق خیبر در این راه، بارق شفیعی در رساله «غروب خورشید» (ص ۸-۱۲) با چسبیدن به نقل قول ها از «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی (ج ۱-۲ ص ۱۵۶ و ۱۷۱) و کتاب «نیم قرن خاطرات» (ص ۳۵۳) صالح محمد زیری، همچنان آوردن بخشهایی از بیانیتهای زنده نام ببرک کارمل به مناسبت شهادت استاد خیبر (به هدف سوء استفاده از این مآخذ به مقاصد شیطانی خود)، خواسته تلاشهای رهبران حزب را که از دل و جان در جهت دستیابی به این مأمول رزمیدند، به هیچ بگیرد.

بارق شفیعی با یک تجاھل عارفانه و پرش برق آسا از مراحل اولیه، با پناه بردن به مفاد صفحه ۵۹ کتاب ظهور و زوال ح.د.خ.ا. تألیف دستگیر پنجشیری بحث روی تشکیل جبهه متحد ملی را این گونه آغاز می کند:

این ادعا که گویا استاد خیبر (. . . طرفدار تشکیل جبهه متحد و همکاری با حزب انقلاب ملی) . . . و حتی طرفدار انحلال فرکسیون پرچم بود (. . .) کاملاً نادرست است.

ببینید خواننده عزیز! بارق شفیعی با چشم پوشی از حقیقت تاریخی و توسل به دروغ، جعل، تخیل، اختلاق و گفتن حرفهای ضد و نقیض و تحلیل تک بُعدی، در پی تحریف حقایق برآمده است.

بی خریطه فیر کردن بارق شفیعی توأم با افسانه سرایی های تهوع آور، نشان میدهد که درک وی از مفهوم جبهه متحد ملی چقدر عقب مانده، ابتدایی و در سطح نازل قرار دارد و محدود کردن تلاشها در راه تشکیل آن، صرف در چهارچوب اساسات نظام جمهوری محمد داوود، از لحاظ تاریخی نادرست و از نظر موضوع و مضمون آن، گمراه کننده می باشد. زیرا ح.د.خ.ا. در این راستا با طرح، تدوین، تصویب و نشر سند مرامی خود در شماره های اول و دوم جریده خلق سالها قبل از تأسیس دولت جمهوری افغانستان، موضعگیری خویش را اعلام داشته بود که نقش برجسته را در این امر خطیر، مرحوم ببرک کارمل ایفاء کرده است.

این که بارق با سود جستن از حربه بدگویی، خُرده گیری، اتهام بستن و انتقاد ناوارد، نمیخواهد به سان قدوس غوربندی این واقعیت را بپذیرد؛ گواهی برآن میدهد که در زیر بار خود پسندی ناشی از مستی و بیخودی، عیش و عشرت، می و میکده، رقص و آواز مهرویان نیمه عریان در دوران وزارت اطلاعات و کلتور؛ توان تشخیص خوب را از بد، سیاه را از سپید، از دست داده و حالا از سر، سرخوردگی و غرق شدن در بیماری های روانی بدون درمان، با هر آنچه که حقیقت است، حسد می ورزد و حتا در نقل قول از کتاب یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی با سبکسری مطالب را ناتکمیل ذکر نموده و با بُرش و قیچی کردن واژه ها و عبارات کتاب، مطابق دلخواه خود خواسته است تا از اصل موضوع که جان مسأله را می سازد، طفره رود.

سلطان علی کشتمند نگاشته است:

در مرام گفته میشود: پایه اساسی چنین حکومت باید متشکل از جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک و وطنپرست، یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، خورده بورژوازی (مالکین کوچک و متوسط) و بورژوازی ملی (سرمایه داران ملی) باشد که در راه استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فنودالی مجاهده و مبارزه می کنند.

شایان تذکر است که طرح و تشکیل دولت ملی و دموکراتیک بر پایه تحقق دموکراسی ملی و جبهه متحد فراگیر نمایندگان سیاسی اقشار اجتماعی و روشنفکری کشور از کارگران تا سرمایه داران ملی برای شرکت در یک پارلمان ملی و در دولت، از اندیشه های ببرک کارمل و همکاران نزدیک وی بود. ولی نورمحمد تره کی و برخی از همکاران وی از همان آغاز در برابر این طرح بشدت مخالفت میورزیدند و از انقلاب خلقی، دموکراسی خلقی و ایجاد جامعه سوسیالیستی توأم با اعمال خشونت علیه طبقات و اقشار بالایی جامعه حرف میزدند. بر پایه نظر آنان، نه تنها تشکیل جبهه متحد و شرکت طبقات و اقشار متوسط جامعه و بورژوازی ملی در آن منتهی بود، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا باید اعمال میگردید. باینجهت کار برای طرح و تصویب مرام زمان زیادی را احتوا کرد و دلیل آن انجام مباحثات گسترده درباره این مسأله، و مسایل دیگر بود که غالباً خصوصیت خسته کننده و حتی مضمحل کننده بخود میگرفت در جریان فعالیتهای حزبی برای تحقق مرام دموکراتیک خلق در رابطه به اشکال مبارزه «سیاسی، ارزیابی نیروهای طبقاتی، شرکت این نیروها در مبارزه انقلابی، خصلت انقلاب، آینده حکومت دموکراسی ملی و وظایف عمده برای تکامل آن، بین دو جناح برخوردی و طرز دید های مختلف بوجود آمد. تره کی عقیده داشت که در رأس انقلاب آینده، طبقه کارگر میتواند و باید نقش رهبری کننده ایفاء نماید و فعالیتهای حزبی باید سری انجام گیرد و حتی الوسع از علنیت در مبارزه پرهیز شود. ولی در مقابل، کارمل عقیده داشت که بملاحظه محدودیت طبقه کارگر و عدم آمادگی سیاسی آن، حزب باید به طیف وسیعی از نیروهای سیاسی ضد فنودالی تکیه کند و با سازمانهای سیاسی بیانگر منافع اقشار دموکراتیک جامعه اتحاد، ائتلاف و سازش سیاسی صورت گیرد. این نقاط نظر متفاوت افزون بر حلقه رهبری متدرجا به صفوف حزبی نیز سرایت کرد و گسترش یافت.

همان کتاب صص ۱۵۶ - ۱۶۱ ۱۷۱-۱۷۰

از آنچه که تا کنون گفته آمد بخوبی ملاحظه میگردد که بارق شفيعی بدون رعایت اخلاق سیاسی و پابندی به شرافت انسانی؛ احترام گذاشتن به امانت داری در نقل قول از آثار دیگران و محترم شمردن قدسیت قلم و حرفه شریف نویسندگی . . . ، حرافی کرده است.

معلوم نیست که هیأت تحریر نشریه «آینده»، بر بنیاد نوشته خود شان، به اتکاء به این زیست نامه مفصل اثر یک دروغ پرداز بدیهه گو و رجز خوان، کدام دفتر تاریخ واقعی چپ افغانی را باز می کنند؟

آیا در رساله «غروب خورشید» بارق که به اعتقاد هیأت تحریر نشریه «آینده» با تکیه بر اسناد (!) کدام اسناد؟ و حضور شخصی در رویداد ها نگارش یافته؛ بجز اغراق خیال پردازی و رویا های غیرمنطقی، چیز دیگری وجود دارد یا خیر؟

فقط مطالعه دقیق فصول دوم، سوم، چهارم بخش سوم کتاب یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی (ج ۱- ۲، ص ۲۵۰ ۲۷۰) میتواند به این پرسش پاسخ مناسب بدهد.

چرا بارق شفیعی در این قسمت رساله خود، از ابلاغیه مورخ ۳ دسامبر ۱۹۷۳ رهبری حزب (پرچمی ها) عنوانی اعضای ح.د.خ.ا.؛ از فیصله نامه پلینوم مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۴ کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. (پرچمیها) در پشتیبانی از خط مشی دولت جمهوری؛ از فیصله پلینوم کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. (پرچمی ها) مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۷۵ راجع به تجدید نظر بر موضعگیری حزب در قبال رژیم داوود؛ از نکات مهم و تاریخی در بیانیه اساسی کنفرانس حزبی مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۷۵ که توسط شادروان ببرک کارمل ارائه شد؛ از طرح پیشنهادی ح.د.خ.ا. (پرچمی ها) پیرامون مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان که بتاريخ ۱۹ مارچ ۱۹۷۶ به کمیسیون تدقیق و با صلاحیت دولتی سپرده شده بود، ذکری بعمل نیامده است؟

نگارنده از مسند یک سپاهی عادی، سرسپرده، اما سابقه دار ح.د.خ.ا. برخاسته از یک فامیل زحمتکش دهقانی که در دو مرحله حاکمیت حزب (از سنبله ۱۳۵۷- ۶ جدی ۱۳۵۸ و پس از کودتای ننگین ثور ۱۳۶۵) زجر پائنه های آهنین کودتاچیان درون حزبی را کشیده است؛ از بارق شفیعی جدا می طلبد تا بحکم وجدان (هرگاه بآن اعتقاد داشته باشد) روی این بخش نوشته خویش:

«اگر فقدان فضای صمیمیت و اعتماد متقابل بین خبیر و کارمل در آستانه کنفرانس وحدت (۱۲ سرطان ۱۳۵۶) و تشویش کارمل از نزدیکی خبیر و حفیظ الله امین با نورمحمد تره کی را نمیتوان نادیده گرفت؛ از این حقیقت نیز نمیتوان انکار کرد که در آستانه وحدت دوباره فراکسیون خلق و پرچم تشویش و اندیشه سردار محمد داود و دار و دسته مرتجع وی در دولت و حزب (انقلاب ملی) او نیز به هیچ وجه کمتر از ببرک کارمل و یاران وی نبود» بدون محافظه کاری و یاری جستن از تحلیل های ارتجاعی و اساطیری و یا برجسب زندهای به ظاهر انقلابی و روشنفکرانه؛ اما در ماهیت انحرافی و خودخواهانه، روشنی بیشتر اندازد.

آگاه نیست آدمی از گشت روزگار

شادان همی نشیند و غافل همی رود

دل‌بسته هوست گزیند ره هوا

تن بنده دل آمد و با دل همی رود

گر با طلی ببیند گوید که هست حق

حقی که رفت گوید با طل همی رود

ماند بر آن که باشد برکشتی روان

پندارد اوست ساکن و ساحل همی رود

«مسعود سعد سلمان»

۱۰- بارق شفیی در رساله «غروب خورشید» زیر تیتر «حمله بر فراکسیون پارلمانی ح.د.خ.ا. در (ولسی جرگه) و موضعگیری استاد خیبر (ص ۱۷- ۳۱) روی موضوع های به بحث نشسته که در شرح حوادث بیشتر به برجسته شدن نقش خودش بیانجامد و در این کار در جاهایی از قضاوت های کینه توزانه از نوع تحلیل های دست راستی، مملو از داد و فریاد های دیوانه وار غوربندی و همپیمانان منحرفش، فیض برده است.

بارق در این حصه نیز سراسر با تعصب کور و افکار بسته، برخورد نموده و خیلی غرض ورزانه، سیمای رویدادها را به تصویر کشیده است.

خواننده عزیز توجه فرمایید! چشم پوشی از نقش سازنده شخصیت های مطرح در جنبش انقلابی مردم افغانستان، از نخستین پاراگراف آغاز می یابد:

«در محاق تعلیق در افتادن و مصادره نشرات جریده خلق (توقف نشرات و مصادره جریده خلق) و دفاع بی امان، مستدل و قانونی، با شهامت و قهرمانانه فراکسیون پارلمانی ح.د.خ.ا.، از آن در ولسی جرگه (اتاق سفلی پارلمان افغانستان)، در برابر نماینده گان مزدور بیگانه و گماشته گان سلطنت مطلقه استبدادی، مدافعان نظام ستم و استثمار طبقاتی و اجاره داران اندیشه های سیاه قرون وسطایی، خشم نامقدس ایشان را برانگیخت و هرلظه، به قصد حمله بر فراکسیون (جمعیت) به انتظار فرصت در کمین نشسته بودند و از سوی دیگر مبارزه ها و بیانیه های پرشور فراکسیون پارلمانی ما در جهت افشای ماهیت غیر دموکراتیک و آزادی کش دولت سلطنتی مطلقه و توطئه های ضد آزادی های دموکراتیک مطرح در قانون اساسی

۱۳۴۳ خورشیدی در پارلمان، روز تا روز بر نفوذ و اعتبار جمعیت و فراکسیون پارلمانی آن در نزد شخصیتها و محافل طرفدار دموکراسی و ترقی، آزادی و عدالت اجتماعی و عناصر ملی و وطنپرست، علما و روشنفکران ضد ستم و استثمار، در بیرون و درون پارلمان می افزود»

اما بارق شفیعی واضح نمی سازد و یا نمی خواهد بگوید که این دفاع بی امان، مستدل و قانونی، با شهادت و قهرمانانه از جریده «خلق» را در پارلمان، به نماینده گی از ح.د.خ.ا.، چه کسی انجام داده بود؟

سلطان علی کشتمند می نویسد:

حین بررسی مسأله مصادره جریده در کوریدورهای حکومت و شورا، کارمل علاوه بر دفاع قاطع در مجلس، مقاله ای را در آخرین شماره خلق تحت عنوان "خلق از خود دفاع میکند" نوشت که برای اعضای حزب منطق قوی دفاعی بدست میداد»، «معهدا، بنابر تحریکات شدید گروه های راستگرا، مسأله توقیف جریده در پارلمان مطرح گردید. در مجلس سفلی بنام ولسی جرگه بنابر حضور فعال فراکسیون پارلمانی حزب در تحت رهبری ببرک کارمل و موجودیت شماری از وکلای ترقیخواه و میهنپرست و دفاع قاطعی که از نشر مرام دموکراتیک خلق بعمل آمد، مجال خرابکاری به وکلای مرتجع داده نشد. ولی بنا به تحریکات وکلای راستگرا، مسأله مصادره جریده در مشرانو جرگه (مجلس علیا) بوسیله سناتور محمد هاشم مجددی مطرح گردید و این مجلس پس از بحثهای تحریک آمیز فراوان پیرامون آن، فیصله ی را مبنی بر توقیف «جریده» "خلق" صادر کرد.» (همان کتاب صص: ۱۶۳-۱۶۴)

در صفحه ۱۸ رساله «غروب خورشید» چنین آمده است: «همزمان با این وضع، به شکلی از اشکال این شایعه به عمال دولت و ارتجاع در پارلمان رسانیده شد که گویا فراکسیون پارلمانی ما در ولسی جرگه دیگر مورد اعتماد و حمایت (جمعیت) نیست و اگر مورد حمله و تجاوز قرار بگیرد (جمعیت) در دفاع از آن، به عکس العمل مهمی نخواهد پرداخت» این را میگویند دروغ شاخدار و عوام فریبی با ذهنیت تفتنین گرانه!

خداوند بالای این جور شرح حال نویسان بی مسلک که با دیده درایی، بخاطر پرده پوشی گناهان خود به انکار از واقعیت دست میزنند و بدنبال گزافه گویی روان هستند، غضب خویش را نازل فرماید!

در این جا بارق شفیعی خواسته دو موضوع جداگانه را باهم قاطی کند و اصل مسأله را در لابلای افاده های چرب، اما نامفهوم بزییر خاک کند:

1- مصادره جریده «خلق» که روند حقوقی آن در نزد دستگاه رهبری ح.د.خ.ا. پایان یافته تلقی گردید؛

2- حمله بر اعضای فراکسیون پارلمانی (جمعیت د.خ.ا.) که حدود شش ماه بعد از مصادره جریده خلق صورت گرفت، مطلب تازه است و بایست به شکل جدا از آن به بررسی گرفته شود.

بارق واضح نمی سازد که چرا و به چه سببی، «سردار عبدالرشید (وکیل پلخمری ولایت بغلان یکتن از نماینده گان شناخته شده جناح ارتجاعی محافل حاکم در ولسی جرگه) به سرگروپی غلام ربانی (وکیل بالا مرغاب ولایت بادغیس تصمیم گرفتند که به حمله وحشیانه فزیکتی بر اعضای فراکسیون (جمعیت) بپردازند.»

جریان قضیه از این قرار بود:

در نشستهای ماه نوامبر ۱۹۶۶ شورا، بودجه (عادی و انکشافی) دولت به غور و بحث گرفته شد. فراکسیون پارلمانی حزب، بویژه ببرک کارمل روی شاخص های تخصیص بودجوی برای شماری از وزارت ها (از جمله وزارت دربار سلطنتی) که مبالغ هنگفتی را احتوا می نمود؛ پس از ارزیابی های دقیق، انتقاد کرد. این بررسی نقادانه، خشم تعدادی از وکلای مرتجع را برانگیخت و آن را مداخله در امور سلطنت دانستند؛ همان بود که بتاريخ ۲۶ نوامبر ۱۹۶۶، در هنگامی که ببرک کارمل روی بودجه دولت صحبت داشت، یک عده وکلای ارتجاعی در تالار شورا به اعتراض پرداختند و سردار عبدالرشید دستور حمله فزیکتی را بجان رفقا داد.

لیکن برخلاف این ادعای بارق که بر بنیاد رسیدن «شایعه به عمال دولت و ارتجاع در پارلمان» که گویا فراکسیون پارلمانی حزب از حمایت و اعتماد (جمعیت) برخوردار نیست و از آن دفاع بعمل نمی آید، در صورت حمله بجان اعضای فراکسیون، کدام واکنشی نشان داده نخواهد شد؛ این حدس و گمان، نادرستی خود را به علت بیانیه های پرشور و جذاب ببرک کارمل، ثابت ساخته بود:

«بیانیه ببرک کارمل (به نمایندگی از فراکسیون پارلمانی حزب در جلسه شورا حین بررسی مسأله رأی اعتماد به حکومت دوکتور محمد یوسف) برای نخستین بار از پشت بلند گویای شورا که از طریق رادیوی سرتاسری پخش میگردد، نه تنها تالار مجلس، بلکه حلقات برون از پارلمان را نیز به لرزه درآورد. سخنان دقیقاً انتخاب شده با ادبیات نوین انقلابی و با آهنگ رسا در گوش و جان ملیون ها انسان جامعه ما نشست، در ذهن ایشان نفوذ کرد و به تکانه نیرومندی برای مبارزه بعدی ایشان مبدل گردید. برگردان آن بیانیه به زبان پشتو بوسیله نورا احمد نور در مجلس ارائه گردید و باینگونه به آگاهی بخشهای بزرگی از مردم در

سراسر کشور رسانیده شد. مبارزه فراکسیون پارلمانی حزب واکنش گسترده ای در درون و بیرون مجلس بوجود آورد. توأم شدن این مبارزه با اشکال و شیوه های دیگر مبارزه سیاسی خارج پارلمانی، علاقمندی جدی حلقهات روشنفکری و کارگری کشور را بمبارزه سیاسی برانگیخت» (همان کتاب، ص ۱۶۶ - ۱۶۷)

این است واقعیت سرسخت دفاع جانبازانه از منافع زحمتکشان افغانستان، به نمایندگی از حزب که منجر به بالا رفتن اعتبار آن در بین توده های وسیع مردم گردید و نقش سازنده شادروان بیرک کارمل در پروسه این مبارزه خروشان، اظهر ومن الشمس است.

هرچند بارق شفيعی به تأثیر گذاری «مبارزه ها و بیانیه های پرشور فراکسیون پارلمانی» در ارتقای کیفی و کمی سطح فعالیت های «جمعیت» معترف است؛ و لیک از یادآوری نام مرحوم بیرک کارمل در این کارزار سیاسی ابا می ورزد؛ شاید هراس از آن داشته باشد که تب لرزه بر اندامش جا میگیرد.

از این که در رابطه به چند و چون حمله وحشیانه نیروهای ارتجاعی بالای وکلای مربوط به حلقه رهبری ح.د.خ.ا. در پارلمان سلطنتی در آثار و نوشته های صاحب نظران سیاسی با دیدگاهها و داوری های متفاوت، به مقیاس وسیع بازتاب یافته است؛ بنابراین پرونده این بحث را در همین جا می بندیم. و لیک بارق شفيعی (بدون تردید غیر آگاهانه) روی یک سلسله مسائل جالب تماس گرفته که آوردن یکی، دو نقل قول در این جا خالی از دلچسپی نخواهد بود:

«از رفقای رهبری و کادرهای ارشد جناح نورمحمد تره کی در این مظاهره اثری به چشم نمی خورد و در رهبری جریان مظاهره کوچکترین اثری نداشتند؛ بل، بعد از آن به تبلیغات خنثی کننده ای تأثیرات مثبت آن دست یازیدند و اعلامیه معروف (نمبر ۲) را صادر کردند.

من بلا فاصله به منزل نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی شتافتم و جریان مظاهره را، از آغاز تا انجام به وی گزارش دادم؛ ولی برخورد بی اعتنا و استقبال سرد او تعجب برانگیز نبود؛ زیرا محرکات آن قابل درک بود، بنابراین رفع زحمت کردم و از هم جدا شدیم.

به شفاخانه شتافتم، رفقا را در بسترهای شان شاد و سرحال یافتم، دست اناهیتا، روی کارمل و نور را بوسیدم و موفقیت های مظاهره را تبریک گفتم. کارمل نیز اظهار سپاس و امتنان کرد و نتایج آن را برای بلند رفتن اعتبار و پرستیژ و مصئونیت آینده فراکسیون پارلمانی آن مهم، تاریخی و مثبت خواند».

«در این بیانیه و اعلامیه (اعلامیه نمبر ۲) بعد از ارائه باصطلاح یک تحلیل طبقاتی از وضع سیاسی کشور، با اشاره به حادثه خونین ولسی جرگه، علت اساسی آن، تبارز خصایل طبقاتی (فرزندان طبقات بالا) و تسلط روحیه ماجراجویی و شهرت طلبی بر فراکسیون پارلمانی (جمعیت دموکراتیک خلق) خوانده شده بود و رفقا را از تایید و بزرگ جلوه دادن آن، در دفاع از آزادی و دموکراسی و مواد دموکراتیک قانون اساسی برحذر می ساخت.

در پایان این جریان نورمحمد تره کی به عیادت من در شفاخانه آمد، در کنار بستر من نشست و به خاطر حادثه مسمومیت من و از اینکه از این تهلکه نجات یافته ام اظهار (خوشی و مسرت) کرد. من از او تشکر کردم و گفتم: «شنیدم شما رفقای جمعیت را به حضور پذیرفتید و هم اعلامیه یی صادر کردید.

مگر این مظاهره و مارش دهها هزار نفری کابل، در حمایت از فراکسیون جمعیت ما در پارلمان که شما در رأس آن قرار دارید کافی نبود؟!)

گفت" به این چیزها فکر نکن! در این (جمعیت) عده یی هم هستند که مثل شما فکر نمیکنند و به استمالت ضرورت دارند. در این باره وقتی از شفاخانه برآمدی، به تفصیل صحبت میکنیم "از جایش برخاست و باهم وداع کردیم.»

«بعد از صدور اعلامیه (نمبر ۲) بوسیله نورمحمد تره کی، بحران داخل (جمعیت) نی تنها در همین خط متوقف نشد؛ بل، میدان عقده بازی ها و حسادت ها تا دامن صفوف (جمعیت) وسعت یافت و عده یی هم برای اتخاذ موضع اصولی، به استاد خیبر رجوع کردند و به غرض اخذ هدایت از وی به (خوست) شتافتند و من با جمع از رفقای مبارز در داخل (جمعیت) علیه مظاهر (کیش شخصیت) نورمحمد تره کی و (غریزه های منفی طبقاتی) و (تضاد های سلیقه یی غیر اصولی) که از طرف کادرهای نزدیک به تره کی، دشمنان طبقاتی و عمال ارتجاع و امپریالیسم از خارج از (جمعیت) دامن زده می شد، به مبارزه برخاستم. دستگیر پنجشیری و قدوس غوربندی در بازگشت از خوست و در نتیجه ملاقات با استاد خیبر، همراه با سلیمان لایق بدفاع از اصولیت، بدفاع از پاکیزه گی دامن (جمعیت) از لوٹ انحرافات، کج سلیقه گی های ناشی از (شخصیت پرستی) و (عقده طبقاتی) به ما پیوستند»

(رساله «غروب خورشید»، بارق شفیع ص ۲۵ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱)

خواننده عزیز! توجه فرمایید! در نقل قول های بالا، سخنان بسیار زیبا و دلپسند دیده میشود: «اتخاذ موضع اصولی»، «مبارزه علیه مظاهر کیش شخصیت تره کی»، «غریزه های منفی طبقاتی»، «تضاد سلیقه

های غیر اصولی»، پیوستن دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و قدوس غوربندی در قطار کسانی که «دفاع از اصولیت و پاکیزه گی دامن (جمعیت) از لوٹ انحرافات» مبارزه در مقابل «کج سلیقه گی های ناشی از شخصیت پرستی و عقده های طبقاتی» را در سرلوحه فعالیت‌های سیاسی آینده خویش قرار داده بودند.

دشمن دانا بلندت می کند

برزمینت می زند نادان دوست

و حال باید پرسید: چه واقع شد که بعد از پیروزی قیام نظامی ۷ ثور ۱۳۵۷، بارق شفیعی، سلیمان لایق و قدوس غوربندی، آن «موضع اصولی»، «مبارزه علیه کیش شخصیت تره کی» و سایر مطالب ذکر شده بالا، قبل از رسیدن به قدرت را به یکباره گی ترک و خاتمه یافته دانستند و با رسیدن به مقام وزارت در لجنزار «کیش شخصیت»، «غریزه های منفی طبقاتی» و در گودال سست پیمانی، فرصت طلبی، ابن الوقتی، بی ایمانی، چوکی پرستی . . . سقوط کردند و بر روی اصولیت و موازین حزبی تیغ کشیدند و بخاطر جیفه دنیا و حفظ مقام دولتی، از عزت و آبروی خود گذشتند و با تسلیم طلبی در زیر بارحوادث خمیدند و بدین شیوه، آگاهانه به حزب و آرمانهای انسانی آن جفا کردند. واقعیت نشان میدهد که این دسته افراد، از گذشته ها در زد و بند با جنایتکاران تازه بدوران رسیده، بودند.

حافظه تاریخ خوب بیاد دارد: در آن موقعی که هزارها هم میهن ما شامل دانشمندان، فرهنگیان، استادان دانشگاهها، دانش آموزان، کارگران، کارمندان ملکی، شاگردان مدارس، افسران، معلمان و افراد عادی جامعه؛ در زیر چکمه های خونین نظام فاشیستی امین و امینی ها و سایر شرکاء، سربه نیست می شدند و هزارهای دیگر، (از جمله نگارنده این سطور) که از دم ساطور خون چکان و گیوتین جلادان «اگسا» و «کام» نیمه جان نجات یافته بودند و در انتظار رفتن به پولیگونها و قتل گاهها دقیقه شماری میکردند؛ در آن وقت بارق شفیعی، سلیمان لایق (تا آن هنگام آزاد بودند) و قدوس غوربندی، از سرور و مستی باده قدرت، در رقص و پایکوبی بودند.

بی جا نه گفته اند: سنگ بجای خود سنگین است. و لیک گاهی چنان پیش می آید که در نتیجه سرازیر شدن سیلابهای مدهش، مهیب و بنیاد برانداز، این معادله تغییر بخورد و در سرشیبی ها و همواری ها، بیخ بعضی سنگ ها را نیز پوک سازد و با خود ببرد!

گفت: من سنگم!

سنگ، سنگین است و محکم بر سر جایش!

بی هراس از نعره تندر

بی شکست از باد ویرانگر

گفتم: اما خشم سیلی گر رسد از راه

سنگ می غلتد به سر ناگاه

بی خبر از سستی خاک بن پایش

نه نشان از نام امروزش،

نه خبر از ننگ فردایش

«محمود پاینده»

۱۱- در صفحه های ۳۲ الی ۳۵ رساله «غروب خورشید» اندر باب جریده «پرچم» دومین ارگان نشراتی ح.د.خ.ا. و نقش رفیق خیبر در پالیسی نشراتی و جهت گیری او در سمت دهی محتوای مضامین در آن نشریه، حرفهایی نگاشته شده است.

قبل از وارد شدن در این بحث، آوردن حکایت نابی از گلستان شیخ اجل، ضروری پنداشته میشود:

«فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر که این دام زرق نهاده است و آن دامن طمع گشاده احمق را ستایش خوش آید چون لاشه که در کعبش دمی فربه کند

الا تا نشنوی مدح سخنگوی

که اندک مایه نفعی از تو دارد

که گر روزی مرادش بر نیاری

دو صد چندان عیوبت برشمارد»

(گلستان سعدی)

جای شک نیست که جریده «پرچم» در سیمای ادامه دهنده صدیق مشی نشراتی جریده «خلق»، با ماهیت انقلابی و انتشار مضامین با ادبیات سیاسی پیشتاز، بمثابة یکی از محبوب ترین نشریه های آن وقت در نزد آگاهان سیاسی و روشنفکران مترقی افغانستان، مقام شایسته ای را احراز نموده بود و در قلوب هزارها انسان جامعه که امید به تغییر، تحول و دگرگونی های اجتماعی بسته بودند، راه خود را باز کرد.

جریده «پرچم» نیازی به ستایش ندارد؛ زیرا خود چیزی برای گفتن در چنانته نهفته دارد که نسبت به دفاع هرکسی دیگر از آن، خودش در دفاع از خویشتن، سرافراز بدر آمده میتواند .

اما تأسف در این است که بارق شفيعی خواسته، با قلمفرسایي چرکین و سرهم بندی الفاظ دروغین برآن مشعل تابان، آگاهانه لطمه وارد کند و با این ترفند، دل دشمنان و بدخواهان را بدست آورد.

او می نویسد:

«استاد خیبر! اما هم در عضویت هیئت تحریر و هم در مقام مدیریت مسؤل جریده پرچم، . . . بیشتر به تأمین شناخت تاریخی و بر مبنای قوانین عام جامعه شناسی علمی و ارتقای سطح معنویت انقلابی- سیاسی زحمتکشان در مقیاس ملی پافشاری میکرد و عامل داخلی را در زمینه تغییر اجتماعی در جامعه افغانی محمول کار عمده سیاسی و سنگ بنای اساسی تهداب تحولات بنیادی در کشور میدانست و به استفاده از تجارب بین المللی نهضت کارگری، متناسب با امکانات ملی و در انطباق با شرایط و ظرفیت و هضم جامعه افغانی، به عنوان تسریع کننده جریان تکامل نهضت ملی و دموکراتیک، معتقد بود، نی، به تابعیت و تقلید کورکورانه و بی دلیل از فلان کشور به اصطلاح محور. اما بیرک کارمل عامل خارجی و بویژه نقش اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن را در مقام مرکز هدایت و رهبری بین المللی نهضت کارگری، با تعبیر آن روزگار (جبهه صلح و سوسیالیسم) را، در افغانستان عمده و اساسی میدانست؛ بنابراین در نشرات پرچم، بیشتر از هر چیز دیگر به تحلیلات و دستاورد های ویژه پژوهشهای خاص «حزب توده» در جامعه ایرانی، در راستای پیروزی از سوسیالیسم دولتی شوروی، نظر داشت و آن را ملاک شناخت جامعه افغانی و تنها وسیله رهایی کشور از زنجیر عقب مانده گی ملی میپنداشت. پافشاری او در این عرصه و سایر مسایل مشابه و مبالغه او در دفاع بی چون و چرا و پیروی بی تأمل از پالیسی ها و موضعگیری های حزب کمونیست شوروی، حتی در مواردی که به هیچ نحوی از انحا به حل مسایل ملی و بین المللی افغانستان کمک مشخص نمیکرد و غیر از جلب رضائیت و توجه مقام های حزبی و دولتی

شوروی، دستاوردی نداشت؛ به اصل با ارزش و حیاتی (همبسته گی برادرانه بین المللی) خصوصیت (وابسته گی غیر ملی) میداد. استاد خیبر با چنین شیوه بی مخالفت میکرد»

(همان رساله ص ۳۳-۳۴)

بیهوده نگفته اند که قلم بایست در دفاع از حق و حقیقت، راستی و درستی بکار گرفته شود.

بر بنیاد همین تفکر سچ، کمال معنوی و رفعت اخلاقی نویسنده متعهد، زمانی متبازل میگردد که زیرساخت اندیشوی و جهانبینی او را اعتقاد خرائین به عدالت، انصاف، آزادی، مروت، راستی، راستگویی و دوری جستن از تصورهای نادرست، قرینه سازی ها، دروغگویی ها، جعل نگاری ها، تهمت زنی ها، پندارهای واهی، قلم زنی های مغرضانه، دنباله روی های منفعت پرستانه و موضعگیری های عقده مندانه، تشکیل دهد و در آفریده های (ادبی، هنری، فرهنگی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی . . .) خویش اصل های بیدار دلی و صفای باطنی را به فراموشی نسپارد و وجدان بیدار نظارتگر داشته باشد.

و حال با در نظر داشت حرفهای بالا به سراغ سفله گویی های بارق شفيعی میرویم و نادرستی آنها را بر محور حقیقت محک میزنیم:

نباید از یاد برد، آنچه که امروز از سوی بد اندیشان بوقلمون و بدخواهان زبون در ارتباط به جریده «پرچم» و موجودیت اختلاف (در واقعیت امر، صوری و ساخته ذهن سیاسی ناقص و شکسته دشمنان) میان دو چهره نقش آفرین (شاد روان ببرک کارمل و شهید میر اکبر خیبر) در سازماندهی و غنامندی نشرات ارگان حزبی؛ به خورد مردم داده میشود و یا در آینده میدهند؛ قدوس غوربندی از قبل در چند برگه کتاب خود گنجانیده بود و فقیر محمد ودان بنوبه خود، در مقاله خویش بمناسبت ۲۸ مین سالروز شهادت استاد خیبر از آن نقل قول آورده است .

بنابراین تکرار آن یاوه سرایی ها در رساله «غروب خورشید» حیران کننده نیست و تعجب را برنمی انگیزد.

هیچ جای شک نیست که شماری از رفقای بی نهایت عزیز (بویژه در داخل کشور)، شماره های جریده «پرچم» را بطور مسلسل (کلکسیون) با خود نداشته باشند. با یک خواهش رفیقانه آرزو برده میشود تا با قبول زحمت، یکبار دیگر صفحه های جریده را (از شماره اول تا اخیر) مرور کنند و کلیه نبشته های شادروان ببرک کارمل را که بر محور مسائل سیاسی در مقیاس ملی و بین المللی نگارش یافته بودند، از

نظر بگذرانند؛ و آنگاه خواهند دید که بارق شفيعی، خلاف اخلاق سياسی (اگر داشته باشد) و ادب اجتماعی، تا چه سرحد دروغ گفته است که بدون چون و چرا نمایندگی از انحطاط اخلاقی و زوال اندیشوی او میکند.

سلطان علی کشتمند در مورد دید زنده یاد کارمل در مورد مسائل ملی در جریده «پرچم» می نویسد:

«رهبری پرچمی ها مترصد آن بود که در نخستین فرصتها نکات اساسی و نهادی برنامه و اهداف خویش را یکبار دیگر صراحت ببخشند و با انتشار جریده پرچم این امکانات میسر شد. در سرمقاله شماره نخست تحت عنوان «نگاهی به وظایف ملی ما در این مرحله تاریخی» بیرک کارمل چنین نوشت :

"بر مبنای اصول جهانبینی علمی و ایدئولوژی پیشرو عصر ما و انطباق آن بر شرایط کنونی جنبش افغانستان، بر اساس روحیه وطنپرستی بمنظور تشکیل جامعه آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره کشی انسان از انسان و آزاد از اسارت و ستم ملی بحیث "هدف غایی" اعلام میداریم که پرچم مقدس جهاد و مبارزه ضد ارتجاع داخلی و خارجی را تا مرگ و پیروزی، سربلند و استوار نگاه خواهیم داشت."

به دنبال مطلب فوق، هدف غائی که بمعنی جامعه سوسیالیستی بکار گرفته میشود، چنین توضیح گردیده بود:

"افغانستان در مرحله مبارزه و جنبش دموکراتیک و ملی قرار دارد، نه در مرحله "هدف غائی" که بعضی ها ناشیانه و عوامفریبانه آنرا بحیث مسأله روز و جزء وظایف نزدیک سیاسی طرح میکنند. جنبش دموکراتیک و ملی در واقعیت امر بمنزله تدارک ضروری و مقدمه ای بر جنبش مرحله "هدف غائی" است که بصورت اجتناب ناپذیر دنباله جنبش دموکراتیک بشمار میرود."

سپس هدف عمده مبارزه در مقاله متذکره که در واقع کوششی بود برای تصریح مرام حزب منتشره در جریده خلق، چنین توضیح گردیده بود :

"هدف عمده و وظایف ملی در مرحله تاریخی کنونی نیل به ایجاد حکومت دموکراسی ملی است که بر بنیاد جنبش وسیع خلقهای کشور بصورت مهمترین نقطه چرخش مبارزه ضد فئودالیزم و ضد امپریالیزم پدید میآید."

بخاطر نیل به هدف متذکره چنین نتیجه گیری بعمل آمده بود:

"حلقه اساسی مبارزه و پیشبرد جنبش در راه استقرار دموکراسی ملی عبارت است از ایجاد جبهه متحد دموکراتیک و ملی و تقویت روز افزون آن» (یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ج ۲-۱، ص

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افقهای باز نسبت داشتند

و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید.

صدایش

به شکل حزن پریشان واقعیت بود

و پلک هاش

مسیر نبض عناصر را

به ما نشان داد

و دست هاش

هوای صاف سخاوت را

ورق زد.

و مهربانی را

به سمت ما کوچاند. . . .

(سهراب سپهری)

همه واقف اند که در آن وقت، درگرماگرم مبارزات سیاسی در افغانستان، در موجودیت بالفعل و بالقوه احزاب (هرچند قانون احزاب نافذ نشده بود) و سازمانهای سیاسی (از چپ افراطی گرفته تا راست افراطی)، نهاد های دست راستی وابسته به ارتجاع سلطنتی، برای ح.د.خ.ا. پیشبرد کارهای تبلیغی و ترویجی آگاهی دهنده، بمنظور خدمت صادقانه در امر بیداری افکار سیاسی و اجتماعی کتله های وسیع مردم، بویژه ارتقاء سطح آگاهی سیاسی اعضای حزب و تشریح هدف های دور و نزدیک که این گردان پیشاهنگ زحمتکشان میهن در راه آنها مبارزه میکرد؛ از وظایف بس خطیر به شمار می آمد و یک رکن اساسی فعالیت آن را تشکیل میداد.

دادن معلومات راجع به شرایط زندگی توده های مردم و تحلیل اوضاع آشفته سیاسی- اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور؛ بررسی مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی بر پایه اصول جهانی علمی؛ ارزیابی قضایای بین المللی؛ جمع بندی پیروزی ها بازتاب دشواریها و تجارب احزاب مترقی و پیشرو در جهان، بخصوص احزاب انقلابی دول منطقه و ممالک همسایه؛ پخش و دادن آگاهی راجع به جنبشهای آزادیبخش ملی و نهضت بین المللی کارگری؛ تشریح موضوعات مربوط به اساسات ساختمان جامعه مرفه و پیشرفتهای اقتصادی- سیاسی و اجتماعی در جوامع سوسیالیستی (اردوگاه سوسیالیسم)؛ افشای ماهیت ارتجاع، استبداد، استعمار (کهنه و نو)، استثمار، امپریالیسم . . . رؤوس سیاست نشراتی جریده پرچم را احتوا می کرد که با ادبیات مترقی درباره آنها مضامین تهیه می شد. بدین لحاظ همکاران قلمی در سطح رهبری حزب که نویسندگان دائمی جریده پرچم نیز بودند، وظایف را بین خود تقسیم و هرکدام نوشته های خویش را در یک عرصه و بخش معین، آماده می ساختند و هفته وار در ارگان نشراتی حزب (پرچم)، به نشر میرسید.

در این تقسیم وظایف:

-زنده یاد ببرک کارمل، روی مسائل سیاسی (ملی و بین المللی) و اجتماعی، حقوق بین الدول و خواستهای مردم افغانستان، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی زحمتکشان سرزمین تاریخی مان و مردمان جهان، ماهیت نظام فئودالی و ماقبل آن در افغانستان. . . می نوشت.

-مرحوم خبیر شهید، درباره تجارب احزاب مترقی، چگونگی تأمین روابط سیاسی بغرض تبادل افکار و حصول آگاهی از شیوه مبارزه سیاسی احزابی که در تحت شرایط نامساعد کار و فعالیت میکردند بسا مطالب را (از منابع انگلیسی) ترجمه میکرد.

بطور مثال: یک نوشته پژوهشی زیر عنوان «راه رشد غیر سرمایه داری» پیهم در چندین شماره جریده پرچم از جانب وی به نشر رسید .

-و حال باید از **بارق شفیع** پرسید: چه کسی شعر «**شیپور انقلاب**» را بمناسبت یکصدومین سالروز تولد ولادیمیر ایلیچ لنین در شماره ۹۹ جریده پرچم بتاريخ ۲۲ اپریل ۱۹۷۰ سروده و بیت اخیر آن را این گونه آرایش داده بود :

از ما درود باد به آن حزب پیشتاز و آن لنین کبیر

که در نتیجه آن ارتجاع سیاه، دست به غوغای وسیع تبلیغاتی در مساجد زد و ذهنیت مردم مسلمان کشور را تحریک کرد که سرانجام منجر به توقیف جریده پرچم و از دست دادن سلاح بر آن حزب ما شد؟

-منظومه «کابل و مسکو» از طبع شاعرانه کدام انقلابی! دوران بوده که به مطبوعات راه یافت و حتا هنرمندان روسی از تصنیف آن آهنگ ساختند و آن را در آرکستر بزرگ اجراء نمودند.

-سپاس نامه اتحادیه ژورنالیستان و نویسندگان شوروی و نشان دوستی افغان- شوروی را به چه علتی، به چه مناسبتی و در چه زمانی به جناب شما ارزانی داشتند؟

خواهی که نیاری بسوی خویش زیان را

از گفته نا خوب نگهدار زبان را

گفتار زیانست و لیکن نه مر آن را

تا سود بیکس و نهی از بهر زبان ر . .

«ناصر خسرو بلخی»

۱۲- در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در جریان تظاهرات خیابانی، در یاد بود از خاطره شهدای حادثه «سوم عقرب ۱۳۴۳»، نیروهای وابسته به ارتجاع سیاه، در ولایت لغمان بجان رفیق عبدالرحمان شهید عضو ح.د.خ.ا، هجوم برده و او را به شکل وحشیانه به شهادت رساندند.

بر اساس فیصله کمیته مرکزی ح.د.خ.ا، هیأت حزبی تحت رهبری شهید میر اکبر خیبر رهسپار ولایت لغمان شده، راهپیمایی مسالمت آمیزی را برضد جنایت کاران خونخوار و سیاه دل، در اعتراض به بی تفاوتی مقام های دولتی آن ولایت، انجام دادند و رفیق خیبر در این نمایش اعتراضی سخنرانی کرد.

به هر حال آنچه که در ولایت لغمان گذشت و واکنش به موقع ح.د.خ.ا. در مقابل عمل جنایتکارانه نیروهای ارتجاعی صورت گرفت، یک موفقیت چشمگیر به حزب ما و همه نیروهای انقلابی افغانستان شمرده میشود.

پیوست به آن، بتاريخ ۶ عقرب ۱۳۵۰ از سوی ح.د.خ.ا. گرد همایی وسیع اعتراض آمیز، در تقبیح اعمال خائنانه و جنایتکارانه نمایندگان ارتجاع سیاه و پیامد های ناشی از آن، به اشتراک دهها هزار نفر از شهروندان

کشور، شامل استادان و دانش آموزان دانشگاه کابل، شاگردان لیسه ها و مکاتب، روشنفکران و شخصیت های سیاسی، اعم از مردان و زنان، در پارک زرنگار کابل، ترتیب یافت.

سابقه داران ح.د.خ.ا.، (از جمله نگارنده این سطور) خوب بیاد دارند که این واکنش انقلابی ح.د.خ.ا. با چه عظمت و ابهت، باشور و شعف وطنپرستانه شهریان کابل همراه بود.

در این مظاهره اعتراضی، ابتداء بارق شفیعی سروده خود را بمناسبت شهادت رفیق عبدالرحمان قرائت کرد.

پس از آن رشته صحبت به سخنران اصلی این محفل، شاد روان ببرک کارمل تفویض گردید و ایشان با آن صدای رسا و هیجان انقلابی و با آن توانایی هنر سخنرانی سیاسی، در میان موج استقبال بی نظیر رفقای حزبی و شهروندان کابل به ارائه بیانیه تاریخی خود پرداخت و کاخ ستم و استبداد را به لرزه در آورد. فقط چند دقیقه بیش سپری نگردیده بود که پولیس بدادن اختاریه ها، به بهانه این که این مظاهره مجوز قانونی ندارد، شروع کرده اصرار ورزید تا بان پایان داده شود. پولیس این اختاریه را بصورت پیهم تکرار می نمود.

در این میان، رفیق کارمل از ستیز مظاهره اعتراضی ح.د.خ.ا. خواهان نظر رفقا و اشتراک کننده گان شد.

سرانجام، رهبر حزب با درایت سیاسی و تحلیل درست از وضع، بخاطر جلوگیری از خونریزی و ندادن دستاویز به مداخله و تهاجم فاجعه بار پولیس، باسناد مشوره مرحوم خان عبدالغفار خان، ختم مظاهره را اعلام داشت.

خواننده عزیز! توجه فرمایید! بارق شفیعی گرد همایی پرعظمت مورخ ۶ عقرب ۱۳۵۰ را اینگونه به تصویر کشیده است:

«فردای آن، استاد خیبر در گرد همایی بزرگی که به همین مناسبت به دعوت رهبری ح.د.خ.ا. و اشتراک وکیلان وطنپرست و مترقی پارلمان، برخی از استادان پوهنتون، محصلان، نماینده گان احزاب و سازمانهای اجتماعی و دهها هزار از شهریان کابل و خان عبدالغفار خان زعیم بزرگ نهضت رهایی بخش خلق پشتون در نیم قاره هند، (در پارک زرنگار کابل) برگزار شد، در ردیف اعضای رهبری حزب حضور داشت».

نمیدانم بارق با این گونه چشم پوشی ها از نقش سازنده، مرکزی و قاطع شادروان ببرک کارمل در حضور فعالش در رویداد های تاریخی و در موفقیت های ح.د.خ.ا.، در پی بدست آوردن چه امتیازی از دشمنان سوگند خورده داخلی و خارجی حزب و مردم افغانستان می باشد؟

و اما یک پرسش دیگر:

آقای بارق! لطفا در ارتباط به این بخش نوشته خود «استاد خیر تنها مرد علم و سیاست نبود، او اکتفاء به سخنرانی های غراء، در زیر سقف ها و پشت دروازه های بسته را یگانه وسیله مبارزه میدانست» روشنی اندازید که آن عضو هیأت رهبری ح.د.خ.ا. که به سخنرانی های غراء در زیر سقف ها و پشت دروازه های بسته، اکتفاء می کرد و آن را یگانه وسیله مبارزه میدانست؛ به خوانندگان معرفی بدارید تا بقول شاعر:

خوش بود گرمحکی تجربه آید بمیان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

* * *

جرعه بر خاک وفا آن کس که ریخت

کی تواند صید دولت زو گریخت

عشق چون وافی است، وافی می خرد

در حریف بی وفا، می ننگرد

چون درخت است آدمی و بیخ عهد

بیخ را تیمار می باید به جهد

(مثنوی مولوی)

۱۳- در صفحه ۳۸ رساله «غروب خورشید» روی یک مسأله تشکیلاتی تماس گرفته شده که در گذشته نیز دو بازوی شکسته افکار رنجور و پریشان بارق شفیعی درباره آن به بحث نشسته بودند. لیکن این بار بارق در قیافه شکاری ای که از پیچیدن آواز کبک در کوه و کهسار ترسیده، به عوض به دام انداختن صید، خود با دو پای قرصی اضافی میدان را رها کرده؛ ظاهر میشود و با پشت در پشت کردن چند کلمه و جمله

تازه تر، نسبت به یار قدیمی مغفور (قدوس غوربندی) و یار قرینی در قید حیات (فقیر محمد ودان)؛ جُل و پوستک موضوع را پودر (دی، دی، تی) میزند تا مگر از رفتن به پنجه عدالت و باز پرس در قبال سرنوشت نظامیان شریف و وطنپرست (حزبی و غیر حزبی) که به امر و فرمان حاکمان دوران وزارتش توسط جلادان (اگسا) و (کام) به شهادت رسانیده شدند، نجات پیدا کند.

او می نویسد:

«بیرک کارمل شیوه عمل استاد خیبر را، در رهبری کمیته کار سیاسی و سازمانی حزب (جناح پرچم) در میان منسوبان قوای مسلح افغانستان (اعم از اردو و پلیس و امنیت ملی) که در آن زمان؛ در شرایط استبداد شدید نظام داودی، کاری بود نهایت حساس، مشکل و خطرناک و تنها مردی مانند استاد خیبر، آشنا به رمز و راز روانشناسی نظامیان در افغانستان، میتوانست با دانش و تدبیر، حوصله و شهامت و دسپلینی که در گرو کرکتر انقلابی، شهرت و جاذبه شخصیت او در میان نظامیان بود، از عهده آن به درآید، مورد بحث قرار داده، با پافشاری بر بهانه ضرورت اتخاذ شیوه های جدید کار در بین نظامیان و تاکید روی این مطلب که با حساسیت بزرگی که در آن بالاها (مقامات عالی دولت) نسبت به استاد خیبر وجود دارد، او شدیداً زیر نظر می باشد و ساحة عمل و ابتکار برای وی، روز تا روز محدود تر میشود، تعویض رهبری و تغییر ترکیب اعضای کمیته حزب در میان نظامیان را پیش کشید و برای این کار نوراحمد نور را بحیث مسؤل و عده یی دگر از کادرهای مشهور، مظاهره چی و شناخته شده طراز اول و نزدیک به خود را، بحیث اعضا، در ترکیب کمیته نظامی تعیین کرد» (ص ۳۸)

در این جا چند مطلب قابل دقت است که بایست بسیار دقیق، پاسخ به آنها بدست آید تا دروغگویان بی عزت و بی آبرو، روسیاه شوند!

-موضوعگیری اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. (پرچمی ها)، بویژه بارق شفيعی، در مقابل به گفته خودش «پافشاری» بیرک کارمل به «بهانه ضرورت اتخاذ شیوه های جدید کار در بین نظامیان» چگونه بود؟ زیرا بر مبنای اصول کار حزبی (همه مان به آن آشنا هستیم) تغییر و تبدیل، ارتقاء و بالاکشیدن، مکافات و مجازات اعضای حزب در جلسات رسمی حزبی طرح و پیشنهاد می شد و پس از غور و بحث همه جانبه، روی آن رأی گیری صورت میگرفت.

در آن زمان ح.د.خ.ا. در قدرت سیاسی نبود؛ نیروهای اردو، پولیس، استخبارات و ارگانهای عدلی و قضایی را هم در اختیار نداشت تا با استفاده از صلاحیت ها، امکانات و توانایی آنها، کودتاهای درون

حزبی را به ثمر میرسانید؛ سوال هراس از وحشت و بربریت، قتل، کشتار، حبس و زندان (اگسا) و (کام)؛ زور گوییها و زورآزمایی ها، دسیسه سازی ها و توطئه گری های رهبری (خاد) و (امنیت دولتی) نیز نمیتوانست مطرح باشد؛ بنابراین هر طرح و پیشنهاد در یک پروسه قانونمند، مطابق موازین حزبی و بصورت عادی، بدون اعمال زور و نفوذ افراد، جامعه عمل می پوشید.

به یقین که خوانندگان عزیز میخواهند بدانند که جناب بارق به پیشنهاد «تعویض رهبری و تغییر ترکیب اعضای کمیته حزب در میان نظامیان» از کدام حق خود (رای: مثبت، منفی مستتکف) استفاده نموده بود؟

زین خیال رهن راه یقین

گشت هفتاد و دو ملت اهل دین

این روشها مختلف بین از درون

زان خیالاتی ملون در درون

(مولوی)

-سلطان علی کاشمندی نویسد:

تاریخچه تشکل ابتدائی در میان افسران ارتش و پولیس به سال ۱۹۶۵ باز میگردد.

نخستین هسته رهبری کننده سازمان نظامی، پس از تشکیل ح.د.خ.ا.، با اشتراک شماری از کادرهای حزبی در پوهنتون حربی و در اکادمی پولیس و در برخی از قطعات نظامی بوجود آمد که بنام "سازمان انقلابی دموکراتیک اردو" یاد میشد و البته بگونه غیر علنی فعالیت داشت. پس از کودتای نظامی جولای ۱۹۷۳، در رهبری این سازمان میراکبر خیبر، نوراحمد نور، عبدالوکیل، سرور منگل، محمد حکیم سروری، عبدالصمد اظهر، ذبیح الله زیارمل و دیگران کار میکردند. نور احمد نور در سال های اخیر قبل از قیام نظامی، مسئولیت نظامی کمیته مرکزی (جناح پرچمیها) را برعهده داشت که فعالیتهای چشمگیری را در امر ایجاد و تحکیم سازمانهای حزبی در اردو انجام داد» (یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ج ۱-۲، ص ۳۱۸-۳۱۹)

با در نظر داشت توضیحات بالا، دیده میشود که در این تغییر و تعیین مسؤولان جدید کمیته کار حزبی با نظامیان که به قول بارق شفیع از میان «کادرهای مشهور، مظاهره چی و شناخته شده طراز اول و

نزدیک به خود ببرک کارمل بوظیفه حزبی گماریده شده بودند؛ چه تعداد آنان (بویژه نوراحمد نور، داماد ارشد بارق) باین قضاوت خصمانه مؤلف رساله «غروب خورشید» مهر تایید می گذارند؟

نباید از یاد برد که شماری از چهره های یاد شده در رهبری کمیته حزبی سازمان نظامی، در سال های حاکمیت، با وجود توظیف شدن در وظایف مهم و اساسی (معاون صدراعظم، وزیر، سفیر، رئیس امور سیاسی اردو، شهردار کابل) در جبهه دشمنی سرسخت با شادروان ببرک کارمل قرار گرفتند و به کودتاجیان ۱۴ ثور ۱۳۶۵ پیوستند.

نخست موعظه پیر صحبت این حرفست

که از مصاحب نا جنس احتراز کنید

هر آنکسی که درین حلقه نیست زنده بعشق

برو نمُرده به فتوی من نماز کنید

(حافظ)

۱۴ - خدایا! چقدر مهربان هستی که به لطف و کرامت خود، مجال آن را ندادی تا گلپه رویا های کامجوی (خواستها، هوسهای سرکوفته، آرزهای واپس رانده و نیازهای ناکام) بارق شفیعی، ارضاء می شدند؛ ورنه جهانی را برباد میداد؛ ملکی را ویران می ساخت؛ حیات و زندگی صدها هزار انسان دیگر را آتش میزد؛ پس از آن خود، بر برج عاج می نشست!

حال عقده دل و چرک اندرون، گسیختگی ذهن و تشتت فکری بارق شفیعی را با بازکردن کلاف سر در گم نوشته او اندر باب وحدت مجدد ح.د.خ.ا.، دنبال میداریم و رویا های سرگردانش را به چالش میکشیم:

در (صفحه ۳۹) رساله «غروب خورشید» چنین آمده است:

«کارمل از همان آغاز به تامین وحدت دو جناح خلق و پرچم علاقه و دلچسپی واقعی نداشت و آن را منافی انحصار رهبری حزب برای خود میدانست؛ بنابر آن در سالهای جدایی، جز (حفظ انشعاب در پرده وحدت طلبی) کاری از پیش نبرد و بعد از کنفرانس وحدت نیز فرکسیون پرچم را عملاً حفظ و از تامین وحدت رهبری و سازمانی، شانه خالی میکرد، چنانکه روزی از نخستین روزهای بعد از امضای سند کنفرانس تامین وحدت، در حالیکه استاد خیبر و سلطان علی کشتمند نیز حضور داشتند، در خطابی بمن گفت: «رفیق

بارق! ما بعد از این نیز سازمان خود (پرچمی ها) را، با تشکیلات موجودش حفظ میکنیم؛ زیرا به وحدت خلقی ها چندان اعتبار نیست»

پیش از این که به بررسی کینه توزی های بارق شفیعی پیمان شکن، این کیکاووس سیه روز، چاپلوس، ابن الوقت و بدنام عصر خویش، بپردازیم؛ شایان ذکر است که دوست دیگرش، گشتاسب زمان ما (قدوس غوربندی) این نماد دروغ گویی و حق ناشناسی، نیز در کتاب خود (ص ۴۱ الی ۴۶) روی مسأله وحدت دوباره ح.د.خ.ا. با سرهم بندی جفنگ ها و گفتن حرفهای ضد و نقیض تماس گرفته که تا حد زیادی با نبشته بارق همخوانی دارد و پیوسته در نوشته های فقیر محمد ودان، مورد استفاده قرار میگیرد.

«از سخن او،

خنده ام گرفت که میگوید:

-پشتم سوی تست،

معذور دار!

میگوید:

. . . پس و پیش تو،

هر دو یکی است!»

(از سخنان شمس در باره انسان، خط سوم، قسمت دوم، ص ۱۶۸)

خواننده عزیز! طوری که در نقل قول بالا از رساله «غروب خورشید» بمشاهده رسید، بارق شفیعی در بحث پیرامون وحدت مجدد ح.د.خ.ا. (بسان قدوس غوربندی و فقیر محمد ودان) نیز با زیر پا گذاشتن اخلاق سیاسی و شرافت حزبی (اگر داشته باشد)، در لجنزار بد اندیشی، پرگویی و ژاژ خواهی، رشک و حسد ورزی، سقوط می کند؛ بدون این که به روشن ساختن زوایای تاریک این موضوع و دشواری هایی که فرا راه آن وجود داشت، پرداخته باشد؛ با بی شرمی تمام دروغ میگوید و بی موجب اتهام می بندد.

اما، سلطان علی کثمتند، که بارق او را بحیث شاهد یک دروغ شاخدارش معرفی داشته، بر خلاف گفته های بارق و غوربندی راجع به مبارزه بخاطر وحدت دوباره ح.د.خ.ا.، حقایق را بصورت مستند و تاریخ وار این گونه بیان میدارد:

«در رابطه به مسأله وحدت حزب، رهبران خلقیها موضع سخت و غیر قابل انعطاف داشتند و با ملاحظه گرایشهای اصولی پرچمیها دایر بر تقاضای تأمین وحدت عمل حزب، خواهان بدست آوردن امتیازات سیاسی و کسب موقف برتری جویانه در رهبری بودند. نفاط نظر هردو جناح بغرض قانع ساختن اذهان اعضای حزب در اسناد و اعلامیه های درون حزب گاهگاهی انعکاس مییافت.

از آنجا که بعد از کودتای ۱۹۷۳ امکانات نشر و پخش وسیع اندیشه ها و مواضع سیاسی برای احزاب در داخل کشور زمینه نداشت، برخی مفکوره ها و تبصره ها تحت نام حزب و به دفاع از "حقانیت" این یا آن جناح ح.د.خ.ا. در برخی از نشریه ها در خارج از کشور منتشر شد. این "ابتکار" از سوی طرفداران خلقیها آغاز شد و خصوصیت تحریک آمیز و تخریش کننده بخود گرفت. بمنظور جلوگیری از گسترش نظریات ناصواب و اغتشاش فکری میان هموطنان و بخصوص میان اعضای حزب مقیم در خارجه و رهبری های احزاب مترقی و کارگری علاقمند به امور افغانستان، پرچمیها سند تحلیلی مفصلی را آماده و تکثیر کردند و آنرا بدسترس سازمانهای حزبی و علاقمندان قرار دادند. در این سند حقایق مربوط به انشعاب در حزب، موضعگیریهای سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت خلقیها و پرچمیها و ضرورت وحدت عمل میان هردو جناح حزب توضیح گردیده بود. این سند مانند اسناد عمده دیگر حزبی بوسیله شعبه تبلیغ سیاسی و ایدئولوژیک که من مسئولیت آنرا بر عهده داشتیم، تهیه و به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده بود» (همان کتاب ص ۲۷۲-۲۷۳)

«بعد از کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در رابطه به مسأله وحدت حزب اعلامیه هایی از سوی هردو جناح انتشار یافت. پرچمیها نه تنها بر وحدت ح.د.خ.ا. تأکید بعمل آوردند، بلکه اتحاد و تجمع تمام نیروهای ترقیخواه دموکراتیک را در یک جبهه وسیع ضد ارتجاع و به دفاع از اصلاحات اعلام شده از سوی رژیم جمهوری، مطالبه کردند. در یکی از اعلامیه های پرچمیها، وحدت عمل هردو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه یک ضرورت جدی لحظه ارزیابی شده بود تا بمثابه یک گام اولی زمینه های عینی برای وحدت سازمانی فراهم گردد. چنانچه در اعلامیه مورخ ۲۷ اگست ۱۹۷۳ (ده روز بعد از کودتای محمد داوود) پرچمیها چنین آمده بود:

«نیل به وحدت عمل حزب با کلیه نیروهای ملی و ترقیخواه ضد ارتجاعی و بدرجه اول با دوستان نزدیک ما (خلقیها) که از لحاظ ایدئولوژیک سیاسی با آنان دارای وجوه مشترک فراوان هستیم و در وضع کنونی مبرمترین و ضروری ترین وظیفه انقلابی ماست تا راه برای نیل به وحدت کامل ایدئولوژیک سیاسی (استراتژیکی و تاکتیکی) و وحدت سازمانی و رهبری هموار شود. برای این منظور پیشنهاد می کنیم که

هرگونه مبارزه تبلیغاتی و افشاگرانه علیه یکدیگر بطور کامل قطع شود و بجای آن اصل همکاری متقابل پذیرفته شود».

ولی خلقیها در آغاز از موضع بلند پروازانه ای مبنی بر اینکه پرچمیها به آنان بپیوندند، حرف میزدند، یعنی تسلیم شدن پرچمیها به ایشان. بعدها، آنان از آن موضع خویش اندکی پائین آمدند، ولی در هر حال چیزی کمتر از وحدت سازمانی و رهبری را نمیخواستند. چنانچه در اعلامیه مؤرخ ۴ سپتمبر ۱۹۷۵ خلقیها چنین تذکار بعمل آمده بود:

«اصولترین راه تأمین وحدت عام و تام اینست که با درک مسئولیت تاریخی خویش بر اساس اصول مصوبه کنگره مؤسس و فیصله های کمیته مرکزی کنگره صورت بگیرد».

هدف عمده از تاکید بر اساس فیصله های کمیته مرکزی (نخستین اجلاس بعد از کنگره) این بود که نورمحمد تره کی کماکان بحیث رهبر حزب پذیرفته شود.

از سوی پرچمیها با درک ضرورت وحدت نیروهای ترقیخواه و بدرجه اول هردو جناح حزب در قبال تشدید مبارزه نیروهای ارتجاع و به پاسخ به تقاضای خلقیها برای وحدت عام و تام در ابلاغیه مؤرخ ۱۱ سپتمبر ۱۹۷۵ به صفوف حزبی چنین دستور صادر شد:

«تمام اعضای حزب در راه نیل به وحدت عام و تام بگونه طبیعی و اصولی در همه عرصه ها اعم از ایدئولوژیک و سیاسی (استراتژیک و تاکتیکی)، سازمانی و رهبری که در آن هیچگونه شیوه تحمیل، تهدید، تفویض و دیکته مطرح بوده نمیتواند، بنحو پیگیر و خستگی ناپذیر بکوشند . . . و اینکه در افغانستان باید یک حزب بنام ح.د.خ.ا. وجود داشته باشد، همه و همه وجوه مشترکی اند که زمینه های اساسی برای وحدت عام و تام شمرده میشود . . . و ما با کمال آرزو آماده بودیم و آماده هستیم تا کار اصولی در مسأله تأمین وحدت عام و تام را با رفقا بر اساس مصوبات کنگره مؤسس و فیصله های کمیته مرکزی واحد، آغاز نماییم و با آنان به توافق برسیم و حتما به توافق میرسیم».

بمنظور تعیین شیوه های کار برای نیل به وحدت کامل ح.د.خ.ا. نمایندگان هردو جناح بتاريخ اول اکتوبر ۱۹۷۵ مذاکرات را آغاز کردند. در مرحله اول: نوراحمد نور (بحیث نماینده پرچمیها) و صالح محمد زیری (بحیث نماینده خلقیها) و در مرحله دوم: سلطان علی کثتمند و عبدالکریم میثاق بالترتیب بحیث نمایندگان هردو جناح حزب مذاکرات را به پیش بردند. سرانجام بیرک کارمل و نورمحمد تره کی در منزل

نوراحمد نور باهم ملاقات کردند، ولی در این دیدار و مذاکرات درباره مسایل ایدئولوژیک و مرامی، خط مشی سیاسی و اصول سازمانی و رهبری توافق نظر کامل بعمل نیامد و حزب به تأمین وحدت موفق نشد.

مسأله اساسی همان اختلافات آغازین و دیرین بود که پرچمیها تشکیل جبهه متحد ملی متشکل از تمام نیروهای ملی، دموکراتیک و مترقی به نمایندگی از کلیه اقشار اجتماعی اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران و منتسبین ملی را تقاضا میکردند. هدف ایشان از این طرح، تأسیس دولت دموکراتیک ملی با به پیروزی رساندن انقلاب بگونه تکاملی از طریق مبارزات سیاسی و پارلمانی بود. ولی خلقیها نه تنها این نظریات و طرح ها بلکه هرگونه ائتلاف، انعطاف و شرکت نیروهای دیگر را در هرگونه تحول انقلابی رد میکردند و صرف به تشکیل دولت خلقی از طریق تحمیل انقلاب پرولتری، اعتقاد داشتند « (همان کتاب ص ۲۷۴-۲۷۷)

بدین ترتیب مشاهده می شود که نماینده (پرچمیها) در مرحله دوم مذاکرات (سلطان علی کشتمند عضو بیروی سیاسی و مسؤول بخش تبلیغ و ترویج و ایدئولوژیک حزب) برویت اسناد موثق حزبی مطالب مهم را در رابطه به وحدت مجدد ح.د.خ.ا.، خیلی ها حساب شده و دقیق به خواننده تحویل داده است که میتوان با استناد به آن، به گنه نیات شوم و ماهیت کثیف هرزه گویی های بارق شفیعی پی برد.

و اما در نزد اعضای ح.د.خ.ا. و آگاهان و صاحب نظران سیاسی و کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی وطنپرست علاقه مند به سیاست؛ بسیار مهم به نظر میرسد که از موقف و موضعگیری روشن و بی پرده ای نوراحمد نور، عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا.، مسؤول سراسری تشکیلات حزبی و «کمیته کار حزبی با نظامیان» جناح پرچمی ها، پیش از تکمیل پروسه وحدت حزبی، نماینده پرچمی ها در مرحله اول مذاکرات وحدت دوباره ح.د.خ.ا.؛ در پیوند به ادعاها و بهتان زنی های بارق شفیعی، چیزی بشنوند. زیرا بارق در رساله «غروب خورشید» (ص ۳۹-۴۰) جریان تقاطی افکار خود را با نوراحمد نور درج کرده که رؤوس آن روی چگونگی پیشنهاد ترکیب جدید بیروی سیاسی حزب واحد می چرخد و از مخالفت شدید نورمحمد تره کی (به گفته نور) با شمولیت استاد خیبر در ردیف اعضای بیروی سیاسی حکایه میکند .

بارق شفیعی در همین قسمت، از زبان نوراحمد نور، گفته زیرین را آورده است که به دادن توضیحات بیشتر بالای آن، سخت نیاز دیده میشود:

«دوستان ما از بی دانشی تره کی و بی تقوایی کارمل تشویش دارند!» البته از بارق حقه باز نسبت به نوشتن چنین حرف ها هیچ کسی گله ندارد؛ چرا که آدم سادیست و بیمار روانی علاج ناپذیر است؛ ولی جای دارد تا نوراحمد نور با مراجعه به ندای وجدان، راجع به «تشویش دوستان» از ناحیه اصطلاح «بی تقوایی کارمل» (!)؟ اندکی معلومات دهد و یا به اعضای پاکنهاد ح.د.خ.ا.، حالی کند که این گونه برچسب زدن ها، صرف از ساخته های ذهن میان خالی و افکار مریض بارق شفيعی تراوش یافته است.

یک صحنه سازی و درامه مضحک دیگر:

بارق شفيعی به «روال روزهای دیگر نزد» (ص ۴۱ رساله «غروب خورشید») شادروان ببرک کارمل میرود و از جانب ایشان بدون مقدمه، «به قدم زدن در فضای آزاد در خیابانهای اطراف چمن های مکروریان دعوت» میشود و به او «از مخالفت نورمحمد تره کی به عضویت استاد خیبر در بیروی سیاسی» حرف میزند و از پیشنهاد رفقا به شمولیت خودش در این مقام حزبی، اطلاع میدهد. ولی بارق نسبت به خود، استاد خیبر را شایسته و مستحق تر میداند. یعنی چیزی را که از زبان نوراحمد نور نیز شنیده بود و نور از حسن نیت بارق در حق رفیق خیبر، خبر داشت.

سرانجام، صحبت کردن در فضای آزاد به کدام نتیجه نمی رسد «بدون اینکه به اصطلاح هوای کافی گرفته» باشند «و یا یک کلمه دیگر» رد و بدل نمایند به اپارتمان برمیگردند.

«اندکی بعد سند کنفرانس وحدت بالای ۹۰ نفر از رهبران و کادرهای حزبی، در گروههای (۲)، (۳) تا (۵) نفری که در منزل نورمحمد تره کی دعوت میشدند به امضاء رسید. . .»

عجب نمایش سرگیج کننده ای! از نوع نقشه های خطرناک، حادثه آفرین و زیان آوری، که خانم سندورا، پرسوناژ بدکار و شریر در سریال تلویزیونی دولهن از ساخته های سینمای تجارتي سرزمین پهناور هند؛ بمقصد بدام انداختن و نابودی پرسوناژهای مرکزی (ساغر و ویدیا) طرح ریزی و به کمک خواهران و اعضای باند مافیایی خود، به منصفه اجراء میگذارد.

سریال دولهن تا هنوز پایان نه پذیرفته و معلوم نیست که در آخرین قسمت آن چه پیش خواهد آمد. صرف انسان میتواند بدلیل یکسان بودن اکثر سوژه ها در فیلم ها و سریال های هندی، ختم داستان را پیشبینی کند.

اما بارق شفيعی عقده های چرکین خود را که سالها بمثابه راز سربه مهر نمانده نگه داشته بود و از این بابت سخت رنج می بُرد، با خالی یافتن میدان، بدون به معرفی گذاشتن شاهد و شاهدانی که دال بر تایید گفته

های او باشد، پس از سپری شدن ۱۳ سال از پیوستن رفیق ببرک کارمل به جاودانگی، با نشر رساله «غروب خورشید» ترکاند.

افسوس که در لحظه حاضر کارمل عزیز در میان ما نیست تا با منطق کوبنده، هدف یاوه سرایی های بارق را برملا می ساختند و نادرستی ادعاء و اتهامهای دلقک دربار حفیظ لله امین را یکایک بر می شمردند تا بعد از آن خلاق بر روی دروغگویان شرمسار، تف می انداختند.

مؤلف رساله «غروب خورشید» به دلیل این که از خود چیزی برای گفتن ندارد؛ با استناد و استفاده از محتوای صفحه های (۵۸-۵۹) کتاب قدوس غوربندی که در گذشته عین مطالب را هم قطار دیگر شان (فقیرمحمد ودان) نعل به نعل در مقاله خود بمناسبت ۲۸ مین سالگرد شهادت استاد خیبر نقل کرده است، چنین می نویسد:

«ببرک کارمل؛ اما طبق پلانی که قبلا در نظر داشت و شرح آن گذشت، تشکیلات دوره انشعاب پرچمیان را، کماکان حفظ و مخفی کرد و در مرکز پیشینه کار خود در "پل سرخ" به رهبری و تحکیم موقعیت خود و به «ایراد اتهامات نادرستی علیه استاد خیبر که بشدت مخالف چنین موضعگیری بود پرداخت» (ص ۴۲)

خواننده عزیز! این آدم سالوس صفت، در این گفته های خود بدنبال رسیدن بدو هدف، دست و آستین را بر زده است:

-**اول**، میخواهد با پنهان شدن در عقب نام شهید خیبر که او هیچ گونه وجه مشترکی با اعمال و حرکت های این شیاد هرزه گو نداشت، روی تمام کتافات و گذشته ننگین خود پرده ریا کاری کش کند؛

-**دوم**، تلاش دارد تا، حفیظ لله امین جلاد و سایر شرکاء جرم و جنایاتش را که خود وی نیز در تمام تبهکاری های آن دوره بحیث نزدیک ترین خادم و فرمان بردار وی شریک و مسؤول است، برانت دهد.

اما کسانی که با شیوه کارهای سیاسی و تشکیلاتی احزاب بلدیت دارند، بخوبی میدانند که ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. (پرچمی ها) بود، نه مسؤول شعبه تشکیلات حزبی که بتواند همه اعضای حزب را در مرکز و ولایات بشناسد و قادر شود تا بدنه حزب را مخفی حفظ کند.

هرگاه برویت رساله «غروب خوشید» چنین کاری صورت گرفته باشد، پس بارق شفیعی، سلیمان لایق، قدوس غوربندی و دیگران به این کار دست زده بودند نه شاد وان ببرک کارمل؛ زیرا آنان هرکدام مسئولیت ولایت ها را بدوش داشتند.

به هر حال، عده زیادی از اعضای هیأت رهبری پیشین حزب (پرچمی ها) فعلا در قید حیات هستند که بایست به این ادعا های نادرست بارق شفیعی پاسخ مناسب بگویند.

لحظه ی دیدار نزدیک است،

باز من دیوانه ام، مستم

باز میلرزد دلم، دستم

باز گویی در جهان دیگری هستم.

(اخوان ثالث)

۱۵- مؤلف رساله «غروب خورشید» در (ص ۴۳-۴۵) زیر عنوان «آیا استاد خیبر یک ناسیونالیست تنگ نظر بود!؟»

بار دگر با آوردن نقل قول ها (چون از خود چیزی برای گفتن ندارد) از کتاب قدوس غوربندی (ص ۵۸ و ۵۹) و مقاله فقیرمحمد ودان به مناسبت ۲۸ مین سالگرد شهادت رفیق خیبر، در ضدیت با مرحوم ببرک کارمل، حرف های واهی را بخورد مردم داده است.

بارق شفیعی باید درک کرده باشد که دیگر وقت پرونده سازی های بی ماهیت و فاقد ارزش و اعتبار، گذشته است و نمیتواند با تکیه روی گفته های تمامیت خواهان شناخته شده، پیروان اندیشه های عظمت طلبی و یکه تازی، هواداران و مدافعان عقبگردهای سیاسی . . . ، بودند شکار کند. زیرا، امروزه روز، اصول علمی واقعه نگاری، تذکره نویسی و نگارش شرح حال و زندگی شخصیت های مطرح در حیات سیاسی و اجتماعی، حکم می نماید که منشی، کاتب، محرر، راوی و حکایتگر حوادث و رویدادها و چشم دید ها؛ درباره شخصی که زیر زره بین نقد خود قرار میدهد، بایست اسناد موثق، کافی و قابل قبول (چاپی، خطی، صوتی، تصویری) در اختیار داشته باشد؛ در غیر آن خود محکوم به زوال است.

مرگ روز

می رفت آفتاب و، به دنبال می کشید
دامن زدست کشته خود؛ روز نیمه جان
خونین فتاده روز از آن تیغ خون فشان،
در خاک می تپید و پی یار می خزید
خندید آفتاب که: "این اشک و آه چیست؟
خوش باش روز غمزده! هنگام رفتن است

چون من بخند خرم و خوش باش، این چه شیون است؟
ما هردو می رویم، دگر جای شکوه نیست!"
نالید روز خسته که: "ای پادشاه نور!
شادی از آن تسوت، نه از آن من، بلی
ما هردو می رویم ازین رهگذر، ولی
تو می روی به حجله و من می روم به گور . . .!
(از سایه)

۱۶- رساله «غروب خورشید» از (ص ۴۵ تا ۴۶) دو موضوع را در خود گنجانیده است:

-اگر استاد شهید نمی شد؛

-فاجعه شهادت استاد.

در بخش اول، روی خصایل نیکو و انسانی و اخلاق حمیده (سیاسی، اجتماعی، حزبی) رفیق خیبر مطالبی ارائه شده است که تعدادی از رفقا (از جمله این قلم) در گذشته (پیش از بارق شفیعی درباره آن بدون ذکر کلمات نیشدار به آدرس رفقای ارجمند، نگاشته بودند؛ بنابراین ایجاب بحث اضافی را نمی کند.

راجع به رویداد شهادت و مراسم تشییع جنازه استاد خیبر نیز بقدر کفایت (قبل از انتشار رساله «غروب خورشید» و عرضه آن به علاقه مندان مطالعه) حرفها گفته و نگاشته شده است؛ بدین لحاظ ضرورتی بدادن توضیحات بیشتر دیده نمی شود.

. . . دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولو و انسانم آرزوست

گفتند: یافت می نشود جسته ایم ما

گفت: آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

. . . زین همهان سست عناصر دلم گرفت

شیری خدا و رستم دستانم آرزوست

(مولوی)

پایان

بخش اول

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با ذکر منبع و نام «اصالت» مجاز است.

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد

Copyright©2006Esalat

www.esalat.org